

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بازتایپ و تکثیر انترنیتی: سازمان انقلابی افغانستان  
دکتر فروتن  
۱۱ اگست ۲۰۱۳

## حزب توده در مهاجرت بخش پنجم

### روش حزب توده ایران در قبال مسائل مورد اختلاف

کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی وحدت جنبش جهانی کمونیستی را به هم زد و موجب بروز مبارزه و درگیری در درون آن گردید که در آغاز پوشیده و نهان و سپس علنی و حاد در مقیاس جهانی ادامه یافت. کنگره بیستم، چنانکه قبلاً آمد، با جهان بینی طبقه کارگر در تضاد فاحش بود و مشی و سیاست بین المللی جنبش کمونیستی را به راه انحراف، به راه سازش و مصالحه با نیروهای اهریمنی ارتجاع و امپریالیسم می انداخت. بدیهی است این جنبش نمی توانست نسبت به مسائل انحرافی مطروحه در اسناد کنگره ۲۰ بی تفاوت بماند و بایستی با شکافتن این مسائل ماهیت انحرافی آنها را نشان می داد. در راه اصلاح آنها گام برمی داشت و وحدت جنبش را به آن باز می گردانید.

تضادی که در درون جنبش کمونیستی پدید آمد، در آغاز به مثابه اختلاف نظر در میان کمونیست ها تلقی شد که می بایست آن را با روش رفیقانه و بحث و انتقاد حل کرد. این دید حزب کمونیست چین در قبال رفع اختلاف و حفظ وحدت بود. در ارتباط با همین دید، حزب کمونیست چین اینجا و آنجا در برابر حزب کمونیست اتحاد شوروی به گذشت هائی دست زد، از جمله گذشت در باره نقش و اهمیت کنگره بیستم که سران شوروی بر روی آن اصرار می ورزیدند. باز هم باید تکرار کنم که نه ماهیت رویزیونیستی و سازشکارانه خروشچف و یاران او در زمان تشکیل کنگره مسلم بود و نه نظریات انحرافی این خائنین از همان آغاز در شکل کامل خود نمودار گردید. از اینرو پیروان مارکسیسم برای حفظ وحدت و اصلاح مواضع ضد مارکسیستی رهبران شوروی با احتیاط گام بر می داشتند.

حزب کمونیست چین بلافاصله پس از پایان کنگره مقاله ای تحت عنوان «درباره دیکتاتوری پرولتاریا» در ارگان خود «ژن مین ژیانو» انتشار داد که ترجمه کامل آن به زبان روسی در روزنامه «پراودا» درج شد. در دسمبر همین سال (۱۹۵۶) مقاله دیگری تحت عنوان «باز هم در باره دیکتاتوری پرولتاریا» در ارگان حزب کمونیست چین به چاپ رسید که «پراودا» ترجمه آن را نیز در صفحات خود جای داد. این دو مقاله بدون شک دارای نقاط ضعفی است که مهمترین آنها در مسأله یوگسلاوی است. در هر دو مقاله از تیتو تجلیل به عمل آمده و سیاست جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی در قبال یوگسلاوی مورد تأیید قرار گرفته است و با این تأیید برخورد و روش حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمان ستالین نسبت به «اتحادیه کمونیست های یوگسلاوی» تخطئه شده و نادرست نمایانده شده است. تیتو و حزب او که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، راه انحراف از مارکسیسم و سوسیالیسم را در پیش گرفته و انتقاد حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب بزرگ کمونیست کشورهای صنعتی، او را از بیراهه به راه راست نیآورده بود،

تجلیل «دو حزب بزرگ» را به حساب درستی خط مشی ضد کمونیستی خود گذاشت و به خوشایندگویی های آنها بوزخند زد و راه خود را ادامه داد. حزب کمونیست چین بعداً این اشتباه خود را اصلاح کرد و اعلامیه جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری (۱۹۶۰) در این ارتباط، خطر رویزیونیسم را در جنبش کمونیستی خطر عمده شمرد و معلوم شد روش حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی در قبال تیتو و حزب او کاملاً در انطباق با مارکسیسم - لنینیسم بوده است.

دو مقاله فوق در همان حال که کنگره ۲۰ را مورد تأیید قرار می داد نمودار اختلاف نظر، هم در مورد ارزیابی از ستالین و هم در ماهیت همزیستی مسالمت آمیز است. عنوان هر دوی مقاله گویای این امر است که داوری در باره ستالین از مزرهای شوروی فراتر می رود و نباید آن را در انحصار حزب کمونیست شوروی درآورد. در متن هر دو مقاله ارزیابی از ستالین درست در نقطه مقابل ارزیابی خروشچف در گزارش مخفی است: خروشچف به این مرد بزرگوار ناسزا می گوید، حزب کمونیست چین او را می ستاید، در همان حال که اشتباهاتی گاه جدی به پای او می نویسد.

حزب کمونیست چین با نگارش این دو مقاله با لحنی رفیقانه اشتباهات تئوریک حزب کمونیست اتحاد شوروی را به خود این حزب تذکر می داد و زمینه را برای اصلاح آنها فراهم می آورد. در مقاله گفته می شود که حل تضاد میان کمونیست ها «قبل از هر چیز باید تابع منافع مشترک مبارزه علیه دشمن باشد» و این همان اصلی بود که حزب کمونیست چین از آغاز بروز اختلاف نظر به کار بست و تا زمانی که رویزیونیسم در شکل کامل و نهائی خود بروز نکرد، تا زمانی که مسلم نگردید که حزب کمونیست اتحاد شوروی از جنبش کمونیستی بریده و به جبهه دشمن طبقاتی پیوسته است، آن را ادامه داد.

اختلاف نظر بر سر مشی اصلی جنبش جهانی کمونیستی بود که حزب توده ایران نیز جزئی از آن به شمار می آمد. وظیفه هر حزب، هر کمونیست بود که با دقت و علاقه بدان بنگرد، مسائل مورد اختلاف را عمیقاً بررسی کند تا بتواند در تدوین مشی درست مارکسیستی سهم خود را ادا نماید. یک حزب جدی، یک حزب مستقل وظیفه داشت در این نبرد تاریخی که در درون جنبش کمونیستی درگرفته بود، آزادی اندیشه و عمل خود را حفظ کند، چشم به زبان و قلم دیگران ندوزد تا بر هر چه آنان گفتند و نوشتند صحه گذارد، می بایست مسائل مورد اختلاف را یک یک بررسی می کرد صرف نظر از این که این یا آن حزب درباره آنها چگونه اندیشیده است. فقط با تحلیل و بررسی این مسائل ممکن بود در این دعوی تاریخی، هم اندیشان و هم سنگران خود را یافت و در امر پیروزی حق بر باطل نقش ارزنده ای ایفاء کرد. رهبری حزب توده ایران این شیوه صحیح را از نظر انداخت و از همان آغاز پیش از آن که درگیری علنی میان حزب کمونیست چین و احزاب مارکسیست - لنینیست از یکسو و حزب کمونیست شوروی و همه احزاب رویزیونیست از سوی دیگر روی دهد تصمیم خود را گرفته بود، این تصمیم را که باید در کنار حزب کمونیست اتحاد شوروی بماند و به مخالفان آن بتازد صرف نظر از این که در این مبارزه کدام طرف در موضع پرولتاریا قرار دارد و کدامیک به ضد پرولتاریا سخن می گوید و عمل می کند.

در سند مربوط به «مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی و کارگری» آمده است:

«برخی معترضند که بوروی موقت در موضع گیری خود وارد توضیح و تشریح مسائل مورد تأیید

خود نشده است. بوروی موقت این اعتراض را منطقی و موجه نمی شمرد....

برای بوروی موقت نه امکان داشته است و نه اصولاً صحیح بوده است که در موضع بین المللی خود

تمام این اسناد و احکام را از ابتداء تا انتها مورد تفسیر و تشریح قرار دهد. اینها اسناد و احکامی

است معلوم که در مطبوعات حزبی طبع و نشر شده است!»

(تکیه بر روی کلمات از من است) («اسناد و دیدگاه‌ها»، ص. ۴۹۵)

بوروی موقت «اصولاً صحیح» نمی دانسته که به بررسی مسائل بیردازد اینست که «چکی» به تأیید کنگره های ۲۰ و ۲۲ و اعلامیه های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ توسل جسته است غافل از این که برای داوری از یک مجموعه، بررسی اجزای آن ضروری است. آخر چگونه ممکن است در مورد همزیستی مسالمت آمیز که از آن تفسیرها و تعبیرهای مختلف به عمل آمده است به داوری نشست اگر این مقوله واقعاً شکافته نشود و تفسیرها و تعبیرها مورد بررسی قرار نگیرد.

حزب توده در واقع تصمیم خود را مبنی بر تبعیت از شوروی گرفته بود، نیازی به بررسی مسائل نداشت.

«بوروی موقت در موضع بین المللی بار دیگر تأیید خود را از اسناد و مصوبات کنگره های ۲۰ و

۲۲ و جلسات مشاوره ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ احزاب برادر اعلام داشته است. این همان مسأله اساسی

مورد اختلاف است... حزب ما در مسائل مربوط به ستراتیژی و تاکتیک جنبش کمونیستی و

کارگری و مسائل مورد اختلاف در درون این جنبش پیوسته موضع گیری داشته است»

راست است. موضع گیری مشخص ولی کورکورانه و به پیروی از سردمداران اتحاد شوروی!

پس از آن که کار اختلاف بالا گرفت و به مبارزه علنی در مقیاس جهانی کشید و طرفین مواضع خود را علناً بیان داشتند، بوروی موقت باز هم به این فکر نیفتاد که جلساتی را به بحث در این مواضع اختصاص دهد. اعضای کمیته مرکزی و به جرأت می توانم بگویم اعضای بوروی موقت حتی اسناد حزب کمونیست چین را نمی خواندند تا مبدا تحت تأثیر قرار گیرند و وجدان شان از تبعیت بی چون و چرا از شوروی جریحه دار شود.

بوروی موقت خود معترف است که:

«اختلافاتی که رهبری حزب کمونیست چین را در یکسو و اکثریت مطلق احزاب کمونیستی و

کارگری را در سوی دیگر قرار داده است... یک جر و بحث اسکولاستیک که گویا بر سر برخی

فرمولهای جداگانه و مجرد از زندگی در گرفته است، نیست بلکه اختلافاتی است بسیار مهم و در

حول مسائلی دور می زند که با مصالح جهانی تمام ملل و سرنوشت تمام بشریت ارتباط دارد. در

اختلافات مزبور چگونگی رشد و تکامل پروسه انقلابی و به ویژه خط مشی عمومی جنبش جهانی

کمونیستی و کارگری مورد بحث قرار می گیرد» (ص. ۴۸۸)

و لابد به همین سبب است که «اصولاً صحیح» نمی داند در یک یک این مسائل وارد بحث شود! روش بوروی موقت و تمام حزب در قبال آن مسائلی که با «چگونگی رشد و تکامل پروسه انقلابی و به ویژه خط مشی عمومی جنبش کمونیستی و کارگری» ارتباط دارد چگونه است؟ به خود سند گوش فرا دهیم.

«حزب کمونیست اتحاد شوروی به مثابه مجرب ترین، آبدیده ترین گردان جنبش کمونیستی بین

المللی، پیشقراول مورد قبول جنبش کمونیستی جهانی بوده و از این پس نیز خواهد بود. تجربه حزب

کمونیست اتحاد شوروی که در مبارزه برای پیروزی طبقه کارگر، ساختمان سوسیالیسم و تحقق

ساختمان پر دامنه کمونیسم اندوخته شده برای تمام جنبش کمونیستی بین المللی اهمیت اصولی دارد.»

(ص. ۵۴۷)

و طبیعتاً رهنمودهای آن لازم الاجراء است و نیاز به غور و بررسی ندارد!

فقط در فیروزی ۱۹۶۳ (اسفند [حوت] ۱۳۴۱) اسکندری در غیاب دو دبیر دیگر طی نامه ای خطاب به اعضای پلنوم، موضع بین المللی حزب را که همان موضع شوروی بود به اطلاع آنها رسانید و از آنها خواست نظر خود را کتباً اعلام دارند. در پاسخ به این نامه فقط سه تن از اعضای پلنوم (سغائی، فروتن و قاسمی) نظر خود را به تفصیل به هیأت دبیران تسلیم کردند. بقیه اعضا یا این نامه را نادیده گرفتند - نه این که با مفاد آن مخالف بودند بلکه لازم ندیدند بر آن

پاسخی بنویسند - و یا فقط معدودی موافقت خود را کوتاه در دو سه سطر ابراز داشته بودند. این نخستین بار است که مسائل مورد اختلاف از جانب بورو در حزب مطرح می شود آنهم به طور صوری یعنی طرح مسائل بدون آن که بحثی و مناظره ای صورت گیرد، برخورد نظریات موافق و مخالف روی دهد و از این برخورد تصمیمی بیرون آید.

بر اساس این نامه اسکندری است که گزارش هیأت دبیران موقت به پلنوم یازدهم تنظیم می شود. سندی که در کتاب «اسناد و دیدگاه ها» انتشار یافته گزارش رادمنش به پلنوم نیست و بیهوده از آن به عنوان «از اسناد پلنوم یازدهم کمیته مرکزی حزب توده ایران» یاد می شود. من بر حسب تصادف برآمد خود را در پلنوم در دست دارم که در آن جملاتی از گزارش رادمنش آورده ام که در سند ساختگی دیده نمی شود. در سند پلنوم به این جمله از پاسخ من اشاره شده که «در دوران پس از جنگ در حقیقت هیچ زمانی همزیستی مسالمت آمیز با مضمونی که به آن می دهند وجود نداشته است» و بر آن می فزاید؛ «قید مضمونی که به آن می دهند تأثیری در اصل مطلب ندارد زیرا مارکسیست - لنینیست ها مضمون خاصی از آن قبیل که رفیق فروتن تصور می کند به همزیستی مسالمت آمیز نمی دهند.» این عبارات که من در برآمد خود از گزارش رونویسی کرده ام، در سند نیست.

در گزارش خود به پلنوم یازدهم رادمنش ضمن اشاراتی به پاسخهای قاسمی و فروتن به نامه بوروی موقت در باره مشی بین المللی حزب، از پلنوم خواسته بود در صورتیکه این دو تن از نظریات خود برنگردند از ترکیب کمیته مرکزی برکنار شوند. این مطلب نیز در سند مندرج در کتاب «اسناد و دیدگاه ها» به چشم نمی خورد. آیا اخراج دو تن از اعضای با سابقه کمیته مرکزی از این کمیته، به خاطر داشتن مشی مغایر و بهتر است گفته شود متضاد با مشی مصوب پلنوم، یک حادثه در تاریخ حزب به شمار نمی آید که درخور ثبت در سند پلنوم یازدهم باشد؟

البته کمیته مرکزی حق دارد در گزارشی که از جانب ارگان منتخب آن (هیأت اجراییه، هیأت دبیران...) ارائه می شود اصلاحاتی به عمل آورد ولی علی الاصول باید این اصلاحات در ورقه ای، ضمیمه گزارش گردد تا در موثق بودن اسناد خدشه ای وارد نشود. در عوض جانش نیست سند رسمی را به بهانه «اصلاح» از جمع اسناد بیرون کشید و «سند» تازه ای را به جای آن گذاشت. در پلنوم یازدهم دو سند از سوی هیأت دبیران موقت به پلنوم ارائه شد: یکی در باره اختلاف نظر در جنبش جهانی کمونیستی و دیگری در باره وضع سیاسی ایران و وظائف حزب. این دو سند آنچنان مفتضح و ننگین بود، آنچنان انحراف و اپورتونیزم حزب را در معرض تماشای می گذاشت که پلنوم صلاح دید هر دو را مضمول «اصلاح» و از اسناد پلنوم خارج کند تا بعداً «اسناد» دیگری به جای آنها بگذارد. در مسأله مربوط به مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی، پلنوم قطعنامه کوتاهی در وفاداری حزب به اسناد کنگره های ۲۰ و ۲۱ و اعلامیه های جلسات مشاوره ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ صادر کرد. در مسأله مربوط به وضع سیاسی در ایران و وظایف حزب نیز به رهبری آینده مأموریت داد «تزیینات تنظیم شده» را تصحیح و تکمیل نماید. («اسناد و دیدگاه ها»، ص. ۴۸۲) اما اگر در مسأله اول نوشته مفصلی تحت عنوان «درباره بعضی مسائل مورد اختلاف در جنبش کمونیستی و کارگری» با قید «از اسناد پلنوم» در کتاب «اسناد و دیدگاه ها» درج شده، مسأله دوم در سند پلنوم یازدهم صاف و ساده غیب شده و «سند» دیگری به جای آن نیامده است.

بحث در مندرجات این «سند اصلاح شده» که صفحات بسیاری از کتاب «اسناد و دیدگاه ها» را به خود اختصاص داده در چارچوب این نوشته نمی گنجد. من پیوسته کوشیده ام از ورود به جنبه های تئوریک تا آنجا که امکان داشته بپرهیزم و به مسائل از دیدگاه سیاسی بنگرم. با وجود این نابخشودنی است از کنار برخی مطالب گذشت و عیار آنها را نشان نداد. من درینجا فقط به چند نکته اشاره می کنم.

«سند اصلاح شده» مخالفان را به برخورد دگماتیک به مسائل متهم می کند در حالی که خود مظهر تفکر دگماتیک است. دگماتیسم استناد به گفته ها و نوشته های دیگران است بدون برخورد انتقادی، بدون تأمل و تعمق در آنها، بدون توجه به صحت و سقم آنها، بدون نگرش به واقعیت موجود. سند بوروی موقت بهترین نمونه همین طرز تفکر است. «سند» به اسناد کنگره های ۲۰ و ۲۲ دو کنگره ای که رویزیونیسم در آنها آغاز می گردد و شکل نهائی خود را می یابد - و اعلامیه های جلسات مشورتی ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ به مثابه حقایق مطلق نگریده و با استناد به آنها چنین می پندارد که همه گره ها را گشوده و مخالفان را به زانو در آورده است.

«سند» مملو از نقل قول است، آنچه هم که بر آنها افزوده شده تکمله نقل قولها است و نه بیش. نکته ای که در این سند نظر مرا جلب کرد اینست که در آن از سخنان خروشچف درباره همزیستی مسالمت آمیز و راه پارلمانی انقلاب که در گزارش به کنگره ۲۰ بدون کوچکترین ابهامی آمده، اثری نیست. خروشچف معمار «تئوری» همزیستی مسالمت آمیز در محتوای ضد لنینی آنست و آن را به روشنی بیان کرده است. گفته ها و نوشته های خروشچف، حال که از حکومت افتاده، به علت صراحت بیان که خصلت ضد انقلابی و ضد پرولتری آنها را به روشنی نشان می دهد، کوچکترین جایی در این سند مفصل نیافته است.

یکی از شیوه های «منطقی» رایج در این سند اینست که از طرف مقابل، دو نظر متفاوت و حتی متضاد را که در دو زمان مختلف و در شرایط متفاوت بیان شده می گیرد و در برابر خواننده می گذارد و می پرسد کدامیک از این دو نظر درست است. سپس پیروزمندان رأی به صحت نظری می دهد که مقامات شوروی آن را می طلبند. برای نشان دادن نقش و اهمیت کنگره ۲۰ از مطبوعات و از رهبران چین سخنانی در تأیید این کنگره می آورد و در پایان، این عبارت از اسناد حزب کمونیست چین را بر آنها می افزاید:

«کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی گام نخستین رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی در طریق رویزیونیسم بوده است»

(«اسناد و دیدگاه ها»،

ص. ۴۸۶)

و پیروزمندان می نویسند:

«آیا می توان علی رغم ارزیابی های مثبت حزب کمونیست چین از کنگره ۲۰ به چنین قضاوتی باور داشت»

حال چرا نظر حزب کمونیست چین در تأیید کنگره ۲۰ صحیح است و در رد آن غلط، چرا باید به ارزیابی های مثبت حزب کمونیست چین در تأیید کنگره ۲۰ باور داشت و نه به ارزیابی منفی آن، مسأله ای است که فقط وابستگان به مقامات شوروی می فهمند!

برخورد دگماتیک باز هم در این امر تظاهر می کند که «سند» دو ارزیابی متضادی را که در دو زمان مختلف (در فاصله چندین سال) بیان شده در کنار هم می گذارد بدون آن که به حوادثی که در این فاصله زمانی روی داده توجهی مبذول دارد. ارزیابی منفی حزب کمونیست چین از کنگره ۲۰ و مبارزه با احکام آن بلافاصله پس از برگزاری کنگره آغاز شد. این مبارزه نه تنها در نگارش مقالات بلکه در جلسه های متعدد هیأت های نمایندگی دو حزب کمونیست چین و شوروی تجلی خود را یافت و سالها به طول انجامید.

با تشکیل جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری در ۱۹۵۷ بار دیگر ضمن تدوین اعلامیه مشترک به ویژه میان حزب کمونیست چین و حزب کمونیست اتحاد شوروی مبارزه در گرفت که منجر به اصلاح برخی نظریات اشتباه آمیز حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید. من فعلاً به اعلامیه مزبور دسترسی ندارم تا بدان استناد کنم اما این عبارت از

اعلامیه در ذهن نقش بسته است که «طبقه حاکمه با طیب خاطر از قدرت حاکمه دست نخواهد کشید» و این بدان معنی است که این طبقه را باید با اعمال قهر سرنگون ساخت. بدین ترتیب راه پارلمانی انقلاب (ونه استفاده از پارلمان برای مبارزه) که احکام اصلی کنگره ۲۰ بود بر باد رفت در همین موقع است که حزب کمونیست چین تزهائی درباره همین مسأله به حزب کمونیست اتحاد شوروی تسلیم می کند.

در این تزاها آمده است:

«باید آماده بود در همه مواقع با هجوم ناگهانی ضد انقلاب مقابله کرد و در لحظات حساس انقلاب در به دست گرفتن زمام امور دولتی توسط پرولتاریا، اگر بورژوازی برای سرکوبی انقلاب نیروی مسلح به کار برد (و به طور کلی این حتمی است) به وسیله نیروی مسلح وی را واژگون ساخت»

یا این نظر:

«اگر ماشین دولتی میلیتاریست و بوروکراتیک بورژوازی در هم شکسته نشود، داشتن اکثریت در

پارلمان برای پرولتاریا و متحدین مطمئن وی یا غیر ممکن است و یا غیر مطمئن»

این تزاها که در ۱۹۵۷ در اختیار حزب کمونیست شوروی قرار گرفته سند مبارزه با حکم سرپا غلط گذار مسالمت آمیز انقلاب مندرج در گزارش خروشچف به کنگره ۲۰ است.

باز هم بر اثر این مبارزه اگر اشتباه نکنم، در اعلامیه ۱۹۵۷ انترناسیونالیسم پرولتری به عنوان اصلی اساسی در سیاست خارجی کشور سوسیالیستی در کنار همزیستی مسالمت آمیز قید شده است در حالی که این اصل در اسناد حزب کمونیست اتحاد شوروی جایی برای خود نیافته و در «سند اصلاحی» بوروی کمیته مرکزی تقریباً نیز در بوته فراموشی افتاده است.

مرحله اساسی دیگر در این مبارزه نگارش سه مقاله تحت عنوان «زنده باد لنینیسم» در ارگان حزب کمونیست چین است (بهار ۱۹۶۰) که در آن در ارتباط با ادامه پراکنده گوئی های خروشچف، از احکام مارکسیسم - لنینیسم درباره انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا، در باره امپریالیسم و جنگ و صلح به دفاع برخاسته است. البته در این مقالات نامی از اتحاد شوروی یا حتی اشاره ای هم به آن نیست ولی همه کس می فهمد که آماج انتقاد حزب کمونیست اتحاد شوروی است.

و بالاخره مرحله اساسی دیگر جلسه مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری در ۱۹۶۰ است. در مبارزه حادّی که درگرفت حزب کمونیست اتحاد شوروی مجبور شد برخی نظریات صحیح را بپذیرد و به آنها لاقول برای ثبت در اعلامیه گردن نهد. به عنوان نمونه می توان به ارزیابی از امپریالیسم، ارزیابی از یوگسلاوی و به این ارزیابی که اکنون در جنبش کمونیستی، رویزیونیسم خطر عمده است، اشاره کرد.

البته این مبارزات، حزب کمونیست شوروی را به راه راست نیاورد ولی قدر مسلم این که مبارزه با احکام انحرافی خروشچف و یارانش از کنگره ۲۰ آغاز شد و سپس در نهان و علنی ادامه یافت.

«سند اصلاح شده» بورو به اوضاع و احوالی که مبارزه در آن جریان یافته اعتنائی ندارد. من قبلاً گفتم که در زمان تشکیل کنگره ۲۰ و حتی تا مدتی پس از آن در تصور هیچ کس نمی گنجید که حزب کمونیست اتحاد شوروی راه احیاء سرمایه داری را در پیش گرفته است. احکام انحرافی کنگره ۲۰ به مثابه اشتباهاتی تلقی گردید که با بحث و انتقاد رفیقانه اصلاح آنها ممکن می نمود. به علاوه خروشچف بعداً اعتراف کرد در زمانی که او و یارانش با حملات به ستالین از ادامه ساختمان سوسیالیسم چشم پوشیده بودند به تأیید کنگره ۲۰ توسط احزاب برادر به ویژه حزب کمونیست چین نیاز مبرم داشت. با توجه به این دو نکته بود که حزب کمونیست چین به استقبال خواست خروشچف و یارانش رفت

و کنگره ۲۰ را تأیید نمود. این تأیید نه «صوری» بود و نه «تاکتیکی» بلکه از شیوه صحیح مبارزه در جمع کمونیست ها برمی خاست.

## ۲ - همزیستی مسالمت آمیز

همزیستی مسالمت آمیز واقعیتی است که به دنبال پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک (یا چند کشور) برقرار و در واقع به دو طرف متنازع (پرولتاریا و بورژوازی) تحمیل می شود. بورژوازی (امپریالیستی یا ملی) انقلاب سوسیالیستی را نمی پذیرد و چنانچه این انقلاب در این یا آن نقطه از جهان موقف گردد، هرگز اندیشه نابودی آن را از سر بدر نمی کند و این بدان معنی است که همزیستی مسالمت آمیز شعار اندیشه و عمل بورژوازی نیست. در مقابل، کشور سوسیالیستی نواخته همیشه در معرض تهاجم نیروهای ضد سوسیالیستی است و باید برای حفظ و رشد و تکامل خود ستراتیژی و تاکتیک های مناسب و صحیحی در پیش گیرد تا از هجوم این نیروها تا آن جا و تا آن زمان که امکان دارد درامان بماند.

ستراتیژی طبقه کارگر به منظور حفظ و تقویت همه جانبه دولت پرولتری در ماهیت خود همان ستراتیژی پیش از انقلاب است. در مرحله انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا تحت رهبری حزب خود سازمان می گیرد و همراه با متحدین مطمئن و موقتی در موقع مساعد به دژ نیرومند بورژوازی یورش می برد، آن را تسخیر می کند و قدرت حاکمه را به دست خود می گیرد. در شرایط سوسیالیسم، دولت پرولتری به مثابه تکیه گاه انقلاب در وحدت با پرولتاریا و دیگر توده های استعمار شونده در کشورهای پیشرفته و در اتحاد با خلق های تحت ستم و با پشتیبانی همه جانبه از آنها، سیاست و مشی گسترش انقلاب را در پیش می گیرد. تنها این ستراتیژی قادر است محیط اجتماعی را پیوسته انقلابی نگاه دارد و امپریالیسم را به خاطر حفظ موجودیت خویش از هجوم به کشورهای سوسیالیستی باز دارد. در شرایطی که امپریالیسم کمر به نابودی سوسیالیسم بسته و پیوسته برای تحقق آن توطئه می چیند تکیه بر پرولتاریا و توده های انقلابی در سراسر جهان ضروری است. این ستراتیژی در عین حال ستراتیژی انقلاب در مقیاس جهانی است. دولت پرولتری به نیروهای انقلابی یاری می رساند و انقلاب پرولتری یا ضد امپریالیستی تکیه گاه انقلاب را ثبات و دوام می بخشد و این همان انترناسیونالیسم پرولتری، پایه سیاست خارجی کشور سوسیالیستی است. سیاست خارجی مبتنی بر این اصل سیاست حفظ، مداومت و گسترش سوسیالیسم یعنی سیاستی انقلابی و در انطباق با خصلت پرولتری کشور سوسیالیستی است.

کشور سوسیالیستی همزمان در پی آنست که با کشورهای امپریالیستی روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برقرار کند، دفاع از صلح و همزیستی را بر عهده بگیرد با آگاهی از این امر که همزیستی مسالمت آمیز به تنهایی هرگز سوسیالیسم را از تعرض امپریالیسم مصون نمی دارد، با آگاهی از این امر که همزیستی جای مبارزه انقلابی را نمی گیرد. کشور سوسیالیستی که با سرعت نیروهای مولد خود را رشد می دهد، سطح زندگی مادی و فرهنگی توده ها را ارتقاء می بخشد، بنیه و نیروهای دفاعی خود را نیز از لحاظ کمی و کیفی تقویت می کند ولی تا زمانی که یگانه کشور سوسیالیستی و در احاطه سرمایه داری است یا به طور کلی تا زمانی که نیروهای دفاعی اش بر نیروهای امپریالیسم نمی چربد تضمینی برای ثبات و بقاء آن نیست.

سیاست خارجی اتحاد شوروی در نخستین دوره بعد از انقلاب ترکیبی از سه جزء فوق بود که در آنها انترناسیونالیسم پرولتری نقش کلیدی داشت. موفقیت هائی که بر اثر این سیاست نصیب پرولتاریا و نیروهای انقلابی گردید بر هیچ کس پوشیده نیست.

آیا سران اتحاد شوروی پس از درگذشت ستالین بر این سیاست خارجی آگاهی نداشتند؟ یقین است که داشتند. اما اگر کنگره ۲۰ همه حقایق را زیر پا می‌گذارد و بر آن می‌شود که:

«اصل همزیستی مسالمت آمیز میان کشورهای دارای رژیم های مختلف خط مشی عمومی سیاست خارجی اتحاد شوروی بوده است و خواهد بود.»  
(«اسناد و دیدگاه ها» ص.

(۵۱۲)

اگر خروشچف در اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۳ سپتامبر اعلام می‌دارد که همزیستی مسالمت آمیز باید «قانون اصلی و اساسی زندگی جامعه کنونی گردد» و اگر رومیانتسوف در مجله «صلح و سوسیالیسم» شماره ۱ (۱۹۶۲) می‌نویسد:

«همزیستی مسالمت آمیز بهترین و یگانه راه قابل قبول برای حل مهمترین مسائلی است که در برابر جامعه قرار دارد.» (تکیه از من است)

و بنابر این بهترین و یگانه راه حل مهمترین مسائل یعنی، مبارزات انقلابی و انقلابات سوسیالیستی و ضد امپریالیستی، همزیستی مسالمت آمیز است. تنها تعبیری که می‌توان داشت اینست که رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از همزیستی مسالمت آمیز لنینی عدول کرده، انترناسیونالیسم پرولتری را به دور افکنده، به انقلاب و مبارزه طبقاتی خیانت ورزیده و سازش با بورژوازی امپریالیستی را هدف خود قرار داده بودند. حزب توده بر همه این کج رویها مهر تأیید می‌زند و در مسابقه از رهبران شوروی خود نیز جلو می‌افتد. ماهنامه مردم می‌نویسد:

«بنابر این مسلم است که در شرایط کنونی مقدم شمردن هر شعار دیگری، هر قدر هم از لحاظ نهضت بین المللی کارگری و مبارزه خلق ها علیه امپریالیسم با اهمیت باشد نمی‌تواند معنی دیگری جز کم بها دادن به شعار عمده مبارزه یعنی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد.»  
(ماهنامه مردم، دوره پنجم، شماره ۵۴) (تکیه از من)

با این ترتیب در «شرایط کنونی» یعنی شرایط حکمرانی خروشچف و برژنف و شرکاء باید فاتحه انقلاب سوسیالیستی و آزادی و استقلال ملت‌های زیر یوغ امپریالیسم را خواند. آنگاه معلوم نیست علت وجودی حزب توده و بوروی کمیته مرکزی چیست؟

به راستی چرا حزب توده ایران از همزیستی مسالمت آمیز رهبران شوروی با حرارت جانبداری می‌کند و تلاش فراوانی به کار می‌برد برای آن که آن را کلید حل همه مسائل کنونی جهان بنمایاند؟ در پشت پرده همزیستی مسالمت آمیز چه مقاصد ناپاکی نهفته است؟

«سند» بوروی کمیته مرکزی آنجا که از بحث در همزیستی مسالمت آمیز نتیجه گیری می‌کند چنین می‌نویسد:

«همزیستی مسالمت آمیز دارای محتوای انقلابی و جزئی از تاکتیک انقلابی پروسه انقلاب جهانی است.» (ص. ۵۰۸۹)

واژه انقلاب و انقلابی سه بار تکرار شده تا مبدا کسی در خصلت انقلابی همزیستی مسالمت آمیز تردیدی به خود راه دهد!! و اگر چنین است، مبارزه انقلابی برای تحقق انقلاب آنهم انقلاب جهانی زائد است کافی است همه در پشت همزیستی مسالمت آمیز محکم و استوار بایستند برای آن که انقلاب جامعه عمل بیوشد. در دنبال این عبارات انقلابی مزایای انقلابی همزیستی مسالمت آمیز را بر می‌شمرد و بدین جا می‌رسد:

«با کمکهای سیاسی و اقتصادی دائم التزاید به کشورهایائی که یوغ استعمار را به دور انداخته اند، به شکل و با شرایطی که با منافع آنها بیشتر تطابق دارد و به رشد و تکامل آنها در راه سوسیالیسم کمک می‌کند.» (همانجا)



کمک های سیاسی و اقتصادی به دولتهای بورژوائی کشورهای عقب مانده برای هموار کردن راه سوسیالیسم!! البته این سیاست نو استعماری سوسیال امپریالیسم شوروی راه سوسیالیسم را هموار نمی کند و نمی تواند هموار کند ولی این کشورها را به صورت مناطق نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم شوروی درمی آورد و چنانکه دیدیم موفقیت هائی نیز نصیب شوروی گردید. این همان خوابی است که حزب توده برای ایران می دید، همان سیاستی است که کیانوری در رأس حزب پس از انقلاب در قبال جمهوری اسلامی اعمال کرد و به طوری که در همان زمان شنیدم «رسیدن حزب توده به قدرت و استقرار «سوسیالیسم» بیش از شش ماه به طول نمی انجامید». این خواب خوش به صورت کابوسی درآمد که حزب توده ایران و سران آن را به بی آبرویی و نابودی سوق داد: نابودی جسمی و نابودی وجدانی. من می دانم که شکنجه گران ریشو و نمازخوان با شکنجه های وحشتناک آنها را وادار کرده اند آن را بگویند که آنها می خواستند. اما این اعترافات که من در برابر صحنه تلویزیون دیدم و شنیدم در انطباق با واقعیت بود و ایکاش سازمان ک. ج. ب به همین ها قناعت ورزیده بود.

### ۳ - «اشکال گذار به سوسیالیسم»

در این مبحث همه رموز تخطئه و تحریف به کار گرفته شده برای آن که واقعیت را دگرگونه جلوه دهد. سخن بر سر اینست که در دنیای کنونی انتقال قدرت از دست بورژوازی به دست پرولتاریا جز از طریق اعمال قهر امکان پذیر نیست. باید دستگاه دولتی بورژوازی و از همه مهمتر نیروهای مسلح آن را که نگهبان و حافظ آنند در هم شکست برای آن که بورژوازی را از مسند قدرت به زیر آورد. نگاهی گذرا به کشورهای جهان کنونی نشان می دهد که دولت های بورژوائی چه نیروی عظیمی برای حفظ و صیانت نظام خود به وجود آورده اند. آیا ابلهانه نیست که این دولت ها روزی داوطلبانه از حکومت چشم ببوشند و آن را به طبقه کارگر واگذارند؟

در جامعه ای که آستن انقلاب سوسیالیستی است فقط قهر مسلح می تواند مامای آن باشد. مارکسیسم بحق و بدرستی به انقلاب سوسیالیستی از طریق انتخابات پارلمانی یا هر طریق مسالمت آمیز دیگر باور ندارد، باور ندارد برای آن که گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم سرابی بیش نیست، سرابی که اپورتونیست ها آن را در برابر دیدگان پرولتاریا به نمایش می گذارند تا به او بباوراندند که از طریق فورم می توان همه چیز به دست آورد و حتی روزی به سوسیالیسم رسید.

گذار قهرآمیز برای تعویض قدرت سیاسی قانون انقلاب سوسیالیستی است اگر هم بتوان استثنائی بر آن تراشید که در جهان کنونی از محالات است، استثناء را نمی توان نه به جای قانون گذاشت و نه هم ارز آن قرار داد. حزب توده تمام هم خود را به کار می برد برای آن که استثناء را به جای قانون یا حداقل در ردیف قانون بگذارد. همین عنوان «اشکال گذار به سوسیالیسم» که در سند آمده، نشانی از این تلاش است. حزب توده که احکام ضد مارکسیستی کنگره ۲۰ (و ۲۲) حزب کمونیست اتحاد شوروی را پذیرفته ناچار باید در پی توجیه آن باشد، ناچار باید آنها را به مثابه احکام مارکسیسم بنمایاند. تلاش او برای این توجیه بر اساس منطق و استدلال نیست چون عقل سلیم جز به قانون دست به دست گشتن قدرت از طریق قهر رأی نمی دهد. روشی که حزب توده به کار گرفته اینست که در آثار بزرگان مارکسیسم بگردد و بیابد در کجا لنین به امکان راه مسالمت آمیز انقلاب اشاره ای دارد. آنها را بیرون بکشد، در کنار هم قطار کند و نتیجه بگیرد که لنین به گذار مسالمت آمیز انقلاب نیز اعتقاد داشته است. حزب توده که در زوایای آثار لنین در جست و جوی توجیه یک اندیشه اپورتونیستی است گویا نابینا است و نمی بیند که لنین با صراحت اعلام می دارد:

«بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتاریا محال است»

«آموزش مارکس و انگلس درباره ناگزیری انقلاب قهرآمیز مربوط به دولت بورژوازی است. این دولت نمی تواند از طریق «زوال» جای خود را به دولت پرولتری (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد. و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری می تواند انجام پذیرد»

«لزوم تلقین منظم این اندیشه انقلاب قهر آمیز به توده ها - و همانا این اندیشه - پایه تمام آموزش مارکس و انگلس است. گرایش های سوسیال - شوینستی و کائوتکیستی که اکنون تفوق یافته اند (وجه مناسب حال است - فروتن) خیانت شان نسبت به آموزش مارکس و انگلس در آنجا به طور نمایان بروز می کند که طرفداران آنها این تبلیغ و این ترویج را از یاد می برند» (تکیه از لنین است)

آیا در این اظهارات کمترین اثری از گذار مسالمت آمیز انقلاب احساس می شود؟

سند بوروی کمیته مرکزی این نظر لنین را در تأیید شکل مسالمت آمیز انقلاب می آورد: چنانچه در یک کشور بزرگ و پهناور پرولتاریا زمام امور را در دست گیرد و سوسیالیسم را مستقر گرداند، بورژوازی کشورهای کوچکی که در همسایگی آن به سر می برد ممکن است به طور استثناء داوطلبانه از قدرت به سود پرولتاریا صرف نظر کند. اما نمونه اتحاد شوروی را می شناسیم، کشوری واقعاً پهناور که برای نخستین بار به ساختمان سوسیالیسم دست یافت، اما دولت های همسایه او چه در اروپا و چه در آسیا نه تنها از قدرت دست برنداشتند بلکه کمربندی آهنین گرد اتحاد شوروی به وجود آوردند که حتی افکار سوسیالیستی و مارکسیستی امکان گذشتن از آن را نداشتند. آیا این نمونه بر بوروی کمیته مرکزی ناشناخته بود؟

سند باز هم به این گفته لنین استناد می جوید که در فاصله میان انقلاب فبروری و انقلاب اکتوبر امکان مسالمت آمیز انتقال قدرت وجود داشت ولی از بخت بد این امکان نیز به واقعیت درنیامد.

سند به انقلاب مجارستان در ۱۹۱۹ نیز اشاره دارد که دولت سوسیالیست به کمونیست هائی که در زندان نشسته بودند پیشنهاد کرد که حکومت را به دست گیرند. بدین ترتیب دولت کارگری زاده شد که وسائل تولید را به مالکیت اجتماعی درآورد. این دولت دیری نپائید و فرو پاشید. یک آن در نظر بگیریم که این واقعیتی انکار ناپذیر است ولی به هر تقدیر استثناء نه قانون کلی را نفی می کند و نه جای آن را می گیرد. تمام تلاش حزب توده اینست که استثناء از قانون را به جای خود قانون بنشانند خواه این استثناء واقعیت یافته یا فقط در عرصه ذهن و فرض باقی مانده باشد. لنین، که «سند» چپ و راست به او استناد می کند، از «تلقین منظم اندیشه انقلاب قهر آمیز به توده ها» که «پایه تمام آموزش مارکس و انگلس است» سخن می گوید و حزب توده در گوشه کنارهای تاریخ آثار او به کند و کاو می پردازد تا استثنائی بیابد و آن را در برابر دیدگان توده ها بگذارد و آنها را برای انقلاب مسالمت آمیز خروشچف از طریق انتخابات پارلمانی آماده گرداند، و این جز قربانی کردن لنین در پای خروشچف نیست. هر آنکس که راه مسالمت آمیز انقلاب را برگزیند دیگر نمی تواند هوادار مشی قهرآمیز انقلاب باشد. راه انتخابات پارلمانی و راه درهم کوبیدن دستگاه دولتی بورژوازی با اعمال قهر منافی یک دیگراند و این دو را همزمان ممکن نیست در یکجا جمع کرد. بالاخره انتقال قدرت سیاسی یا از طریق درهم کوفتن دستگاه دولتی و نیروهای مسلح آن با استفاده از قهر مسلح است که در این حال سخن از گذار مسالمت آمیز یاره گوئی است و یا از طریق انتخابات پارلمانی است (که سرابی بیش نیست) که در این صورت چه جای باور داشتن به قهر است.

ممکن است گفته شود که حزب راه پارلمانی را می آزماید و هر آنگاه که اطمینان یافت که از این راه نمی توان به مقصود رسید به دنبال قهر مسلح خواهد رفت. باور داشتن به هر دو راه قابل قبول تر است. اشکال قضیه در اینجا است که جمع این دو هیچ درکی از قانونمندی پدیده به دست نمی دهد: راه انقلاب می تواند این باشد یا آن یا هم این و هم آن.

مارکسیسم این شیوه تفکر را رد می کند چون در پی کشف قانونمندی است. در مارکسیسم قهر قانون انقلاب است ولو آن که بتوان راه مسالمت آمیز را نیز مفروض داشت.

حزب توده از اپورتونیست های انترناسیونالی دوّم راه مسالمت آمیز انقلاب را می گیرد و از مارکسیسم راه قهر آمیز و این التقاط را مشی خود قرار می دهد و این همان شیوه تفکر التقاطی است (Eclectisme) که مارکسیسم را با آن مناسبی نیست. حزب در تأیید مشی خود به لنین استناد می جوید که او نیز به راه مسالمت آمیز انقلاب اعتقاد داشته است و در واقع لنین را به شیوه تفکر التقاطی متهم می دارد. اما لنین خود در همین مسأله مورد بحث چنین می نویسد:

«معمولاً این دو را به کمک شیوه اکلکتیسم جمع می کنند یعنی بی مسلکانه و سفسطه جویانه به دلخواه (یا برای خوشامد خداوندان مکنت) مطالبی را از فلان و بهمان مبحث بیرون می کشند. از صد مورد، نودونه مورد و شاید هم بیشتر همان موضوع «زوال» را در نخستین صف قرار می دهند. اکلکتیسم جایگزین مارکسیسم می شود... وقتی بخواهند اپورتونیسم را به نام مارکسیسم جا بزنند، بهترین راه برای فریب توده ها اینست که اکلکتیسم به عنوان دیالکتیک وانمود شود زیرا بدینطریق رضایت خاطر کافی فراهم می آید و گویی همه اطراف و جوانب پروسه، همه تمایلات تکامل، همه تأثیرات متضاد ملحوظ گشته است، حال آنکه این شیوه هیچ گونه نظریه انقلابی و جامعی برای پروسه تکامل اجتماعی به دست نمیدهد»

(منتخب آثار به زبان فارسی در یک جلد، ص. ۵۲۵)

برای رفع هر گونه مغلطه باید اضافه کنم که صحبت بر سر اشکال و طرق مبارزه طبقاتی در مقاطع مختلف مبارزه نیست. این اشکال متنوع اند و بر حسب شرایط و موقعیت می توان این یا آن شکل، یا اشکالی با هم مورد استفاده قرار گیرد. صحبت بر سر انقلاب است، بر سر تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است، بر سر این لحظه حساس و سرنوشت ساز مبارزه است.

حزب توده در ۱۳۵۴ شمسی دو اصل همزیستی مسالمت آمیز و گذار مسالمت آمیز را به دور می افکند و اینگونه استدلال می کند که رژیم شاه با سیاست اعمال زور و فشار جانی برای مسالمت باقی نگذاشته است. اما چه موقع این رژیم با زبان زور سخن نمی گفت؟ او حتا در زمان پیش از کودتا - تا چه رسد به پس از آن - جز اعمال قهر روش دیگری نمی شناخت و اگر چنین است - که چنین است - آنگاه نمی بایست گذار مسالمت آمیز کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی از طریق انتخابات پارلمانی را که به وضوح ضد مارکسیستی است، پذیرفت.

این ادعا که حزب توده راه مسالمت آمیز انقلاب را مشی عمومی خود قرار نداده بود به این علت که در پلنوم نهم قطعنامه ای درباره بررسی راه قهرآمیز صادر کرد، باید بگویم که این قطعنامه ساختگی است و پلنوم نهم چنین قطعنامه ای صادر نکرد. آنچه که حزب از آن یاد می کند در واقع نیرنگی بیش نبود.

در آستانه پلنوم نهم من به عنوان یکی از اعضای سه گانه شعبه ایران گزارشی در باره لزوم نبرد مسلحانه علیه رژیم شاه و بررسی جوانب آن به عنوان نظر خود به رادمش دادم که آن را در گزارش خود به پلنوم نهم بگجانند. با کمال تعجب متوجه شدم که کامبخش نیز شرحی در همین موضوع برای درج در پرونده قلمی کرده است. کامبخش در هیأت دبیران اصلاً مسؤولیتی نداشت، دبیر بود ولی بدون داشتن مسؤولیت. او در مقامات حساس همیشه حضور داشت ولی نه در سمت مسؤول بلکه به عنوان مقام دوّم، تعجب من از این بود که کامبخش که بدون شک رأی یا عملی در تضاد با سیاست و مشی شوروی نمی توانست داشته باشد چگونه به یکبار به یاد نبرد مسلحانه به ضد رژیم افتاده که به وضوح در تعارض با سیاست همزیستی مسالمت آمیز نسبت به ایران بود.

باری پلنوم کار خود را آغاز کرد و رادمنش در گزارش موضوع را به سکوت برگزار کرد و طبیعتاً پلنوم هم نمی توانست در موضوعی که طرح نشده و بنابر این اطلاعی از آن ندارد، قطعنامه صادر کند آنچه که شگفتی مرا دو چندان کرد، این بود که در ساعات پایانی کار پلنوم، غلام یحیی همان جمله مشهور «منیم تکلیفین وار» را بر زبان آورد و پیشنهاد او این بود که هیأت اجراییه مسئله نبرد مسلح را در دستور کار خود بگذارد و به کمیسیون مأموریت دهد تا آن را همه جانبه بررسی کند این پیشنهاد به اتفاق آراء تصویب شد و برای من مسلم بود که کاسه ای زیر نیم کاسه است. هیأت اجراییه منتخب بنابر تصمیم پلنوم به کمیسیون سه نفری مرکب از اسکندری، فروتن و کیانوری مأموریت مطالعه و تدارک نبرد مسلح را واگذار کرد. در کمیسیون که مسؤلیت آن با اسکندری بود بحث های مقدماتی صورت گرفت و قرار شد با عده ای از رفقای سازمان افسری مشاوره به عمل آید. من به اتحاد شوروی سفر کردم در مسکو و تاجیکستان با رفقای از سازمان افسری مذاکره نمودم. سفرهایی نیز به رومانی و چکوسلواکی داشتم. گزارش های خود را با نتایج حاصل در اختیار کمیسیون گذاردم. اما بدون آنکه بحثی در مسأله مورد نظر درگیر اسکندری پرونده را مختومه اعلام داشت، با آن که این تصمیم برای بیرون از انتظار نبود، اعتراض کردم که طبیعتاً نمی توانست به جایی برسد. یک آن تصور کنید: کامبخش بدون آن که مسؤلیتی داشته باشد گزارشی در باره مبارزه مسلح به ضد رژیم شاه به شعبه ایران می دهد که در گزارش مسؤل شعبه به پلنوم بازتابی نمی یابد، غلام یحیی در پایان پلنوم پیشنهاد بررسی و تدارک مبارزه مسلح را می دهد که مورد قبول پلنوم قرار می گیرد. همین کافی است برای درک این امر که این یکی از آن نیرنگهائی است که در دوره مهاجرت از جانب گردانندگان سیاست شوروی در درون حزب و رهبری آن به کار گرفته شده است. چه هدفی در پشت این نیرنگ خوابیده بود؟ فکر می کنم حزب می خواست برای پوشانیدن اپورتونیزم ناشی از وابستگی خود، نشانی برای روز مبادا باقی گذارد که راه قهرآمیز سرنگونی رژیم شاه را از نظر فرونگذاشته است.

این هم قطعنامه ای که به نام پلنوم نهم جعل شده و با آن که پلنوم گویا آن را با «اهمیت خاصی تلقی می کند» در اسناد این پلنوم اشاره ای هم به آن نیست:

«پلنوم نهم کمیته مرکزی مطالعه همه جانبه امکانات استفاده از شیوه های غیر مسالمت آمیز را برای برانداختن رژیم کودتا و استقرار حکومت ملی با اهمیت خاصی تلقی می کند، پلنوم به هیأت اجراییه مأموریت می دهد که حداکثر در عرض شش ماه تمام جوانب این امر را مورد بررسی قرار دهد و تصمیمات ضروری را اتخاذ نماید. پلنوم تأکید می کند که در صورت وجود شرایط مساعد استفاده از این طریق ضروری است»

به دنبال متن قطعنامه در سند بوری کمیته مرکزی چنین می آید:

«بر اساس همین تصمیم پلنوم کمیته مرکزی بود که کمیسیون مخصوصی برای بررسی همه جانبه این مسأله تشکیل گردید و یک سلسله مطالعات و مشاوراتی در این زمینه صورت گرفت»  
و نتیجه می گیرد:

«اگر حزب ما راه تحوّل مسالمت آمیز را از پیش و حتی پس از کنگره بیستم اختیار کرده حتماً محتاج به چنین مطالعاتی نبود»

مطالعات که قدغن نیست، به همزیستی مسالمت آمیز نیز بر نمی خورد. عمده اجرای مشی نبرد مسلحانه است که نه بورو و نه هیأت اجراییه استفاده از آن را ضروری نمی یافتند و پرونده مطالعات و مشاورات را پس از پلنوم نهم بدون هیچ بحث و اظهار نظری درباره آن به بایگانی سپردند. مشی حزب چنان که خواهد آمد در انطباق با همزیستی دوگانه باقی ماند. فقط در ۱۳۵۴ است که حزب «خواب نما» می شود و مشی آن از ریشه دگرگون می گردد.

این عنوانی است که «سند» بوری کمیته مرکزی برای بحث در تضادهای کنونی جهان برگزیده و این عنوان را با نیت یک بحث علمی به پیش نکشیده است. منظور، اثبات این ادعای واهی است که تضاد اساسی جهان کنونی یکی بیش نیست و آن، تضاد میان دو نظام اجتماعی متضاد کشورهای سوسیالیستی (و اتحاد شوروی در رأس آنها) و کشورهای سرمایه داری است. بدین منظور چنگ در مفهوم «دوران» می اندازد.

«دوران ما» دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است که طبقه کارگر در مرکز آن قرار دارد، دورانی که طی آن پرولتاریا بورژوازی را از قدرت به زیر خواهد کشید، دولتمداری را به خود اختصاص خواهد داد و سوسیالیسم جهان را فراخواهد گرفت. همین نقش را بورژوازی طی بیش از یک سده در قبال فئودالها و فئودالیسم بازی کرد و نظام سرمایه داری را در سراسر اروپای غربی و امریکای شمالی مستقر گردانید. شاخص این دوران طبقه بورژوازی بود. «سند» حزب توده میان «دوران» که یک مفهوم زمانی است با مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی علامت تساوی گذاشته و این مبارزه را تجلی یگانه تضاد اساسی دوران نمایانده است. از آن بدتر، این یگانه تضاد را نیز در شکم اتحاد شوروی جای داده و مبارزه پرولتاریا را در سراسر جهان به هیچ گرفته است. البته در متن «سند» سخن از «سیستم سوسیالیستی» است که همه کشورهای سوسیالیستی را دربر می گیرد. ولی با روی کار آمدن خروشچف و باران او به تدریج و طی چند سال، کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا که به دنبال اتحاد شوروی به راه افتادند به صورت اقمار و کشورهای وابسته و تحت سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی شوروی درآمدند اصطلاح «سیستم سوسیالیستی» ترفندی برای پوشانیدن سلطه تام و تمام اتحاد شوروی بر این کشورها است «تئوری» اقتصادی «تقسیم بین المللی کار» سوسیالیستی و «تئوری» سیاسی «حاکمیت محدود» هریک از کشورهای سوسیالیستی - البته به استثنای اتحاد شوروی - دیگر استقلالی برای این کشورها باقی نمی گذارد.

عصاره و چکیده «استدلالی» که به کار رفته چنین است:

دوران ما دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است؛

تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سیستم سرمایه داری همان تضاد پرولتاریا و بورژوازی است؛

بنابر این «دوران ما» دوران تضاد دو سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری است، تضاد اساسی که «متراکم ترین نمودار تمام تضادهای اجتماعی کنونی جهان» است و در نتیجه مشی و سیاست اتحاد شوروی به خصوص در صحنه بین المللی حلال همه مشکلات است و فرجام آن نیز جز استقرار سوسیالیسم در سراسر جهان نخواهد بود. از اینرو وظیفه طبقه کارگر و خلق های تحت ستم در سراسر جهان است که به دنبال اتحاد شوروی بروند و تحت رهنمود وی قرار گیرند تا سرانجام از نعمت و برکات سوسیالیسم بهره مند گردند.

حزب توده با این نیرنگ در پی آنست که طبقه کارگر و خلق های ستمکش را تحت یوغ امپریالیسم شوروی درآورد.

«سند» بوری کمیته مرکزی به سوسلوف استناد می جوید:

«این واقعیت مسلم است که کشورهایائی که سوسیالیسم در آنها پیروز گردیده امروز عملاً نه تنها در

رأس نیروهای سوسیالیستی بلکه در رأس تمام نیروهای ترقی خواه جهان قرار دارند. این کشورها نه

تنها رهنمون تکامل اجتماعی تمام جامعه انسانی اند بلکه نیروی مادی توانائی می باشند که اندیشه

های مارکسیسم - لنینیسم را متجلی می سازند، مبارزه را ارشاد می کنند و در عرصه تولید مادی که

عرصه اساسی و قاطع فعالیت انسانی است بر سرمایه داری شکست وارد می آورند»

(همانجا، ص. ۵۱۶) (تکیه از من است)

«سیستم جهانی سوسیالیسم به صورت عامل قطعی در تکامل جامعه بشری درمی آید» (همانجا)

بوروی کمیته مرکزی همه گونه تحریف و تقلب را به کار می گیرد برای آن که در «دوران ما» اتحاد شوروی را به جای طبقه کارگر بگذارد، وی را بر بلندترین قله مبارزه بنشانند. طبقه کارگر و توده های زحمتکش سراسر جهان و حتا «نیروهای ترقیخواه» را به زیر نفوذ و سلطه او درآورد، اتحاد شوروی را تجلی مارکسیسم - لنینیسم بنمایاند برای آن که با این نقاب بتواند در کشورهای «جهان سوم» رسوخ کند و سیاست نو استعماری خود را در زیر پوشش سوسیالیسم به پیش ببرد.

بحثی که «سند» درباره «تضاد»، تضاد اساسی و عمده به پیش کشیده نشانه نادانی مطلق - و کلمه مطلق را بیهوده به کار نمی برم - نشانه نادانی مطلق بوروی کمیته مرکزی از این قانون مرکزی دیالکتیک مارکسیستی است. من در اینجا نیز از بحث در مسائل تئوریک که در چارچوب این نوشته نمی گنجد، احتراز ورزیده ام.